

پست معنوی

کاری از نشر نگاه معاصر

# حیات در کلمات

به‌هدی سالاری نسب

نگاهی به سلوک روحی و میراث معنوی و هنری مولانا  
از دریچهٔ برخی کلمات

# حیات در کلمات

مهدی بسالاری نسب

نگارنگار  
نشر نگاه معاصر

---

نگاهی به سلوک روحی و میراث معنوی و هنری مولانا  
از دریچهٔ برخی کلمات

# حیات در کلمات

نگاهی به سلوک روحی و میراث معنوی  
و هنری مولانا از دریچهٔ برخی کلمات

مهدی سالاری نسب

کتابخانه

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)

مدیر هنری: باسم رسام

حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هُما (امید سیدکاظمی)

لیتوگرافی: نوید

چاپ و صحافی: فرنو

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۴۰-۴۷-۲

نشانی: تهران - مینی سیتی - شهرک محلاتی - فاز ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی  
تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ پُست الکترونیک: negahe.moaser94@gmail.com

سرشناسه

: سالاری نسب، مهدی، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور : حیات در کلمات: نگاهی به سلوک روحی و میراث معنوی و هنری مولانا از دریچه

بعضی کلمات/ مهدی سالاری نسب.

مشخصات نشر

: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری

: ۱۴۷ ص.

فروست

: بینش معنوی.

شابک

: 978-964-9940-47-2

وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا.

یادداشت : کتابنامه.

موضوع

: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. - نقد و تفسیر.

موضوع : Mowlavi, Jalaloddin Mohammad Ibn-e Mohammad, 1207-1273 -

Criticism and Interpretation

موضوع

: شعر فارسی - قرن ۷ ق. - تاریخ و نقد.

موضوع

: .Persian Poetry - 13th Century - History and Criticism

رده‌بندی کنگره

: ۱۳۹۵ ج ۲ س ۵۳۰۵ / PIR

رده‌بندی دیویی

: ۱/۳۱ فا ۸

شماره کتابشناسی ملی

: ۴۶۲۲۵۷۵

آب حیوانِ خوان، مخوان این را سخن  
روحِ نوبین در تنِ حرفِ کهن<sup>۱</sup>

ز شمسِ مفخر تبریز تا چه دیدستم!  
که بی قرار شدستند این معانی من<sup>۲</sup>

## فهرست

۹.....	پیشگفتار.....
۱۳.....	مقدمه.....
۴۱.....	۱. ناگهان.....
۵۹.....	۲. جست و جو.....
۷۳.....	۳. روزنه.....
۸۵.....	۴. سیل.....
۹۷.....	۵. زیر و زیر.....
۱۰۹.....	۶. حامله.....
۱۲۳.....	۷. خنده.....
۱۳۹.....	مراجع.....
۱۳۹.....	الف. مراجع اصلی.....
۱۳۹.....	۱. کتاب‌ها.....
۱۴۵.....	۲. مجلات.....
۱۴۵.....	ب. آثار معرفی شده برای مطالعه و مقایسه، یا اجمالاً محل اشاره.....
۱۴۵.....	۱. کتاب‌ها.....
۱۴۷.....	۲. مجلات.....

معنی ندهد و صلت این حرف بدان حرف  
تا تو ننهی در کلمه فایده زایی<sup>۱</sup>

### پیشگفتار

در این رساله دو هدف اصلی دارم. یکی برسیدن و جلوه دادن برخی بدایع هنری و معنوی مولانا در به کارگیری کلمات و مفاهیم، و دیگر نگاهی به ساحت زندگانی روحانی او از دریچه این کلمات و مفاهیم.

اما چرا کلمات؟ هر کلمه قائم مقام حقیقت اصیل درون آدمی است. چه چیز بهتر از دریچه های کلمات برای نگاه به خانه وجود یک شاعر؟ مولانا می فرماید: «هدیه شاعر چه باشد؟ شعر نو».<sup>۲</sup> ابزار اصلی شاعر برای فراهم کردن این هدیه و تدارک نبودگی اش، زبان و مفردات آن یعنی کلمات است. انسان حالات روحی خود را از راه اصوات و حروف و کلمات به بیان می آورد. انواع موسیقی های لفظی و معنوی نیز از طریق همین کلمات ساخته می شوند.

کلمات چه از راه تأمل انتخاب شده و چه بداهتاً آدا شده باشند هر یک به گونه ای ماهیت اندیشه شاعر و حدود ارزش هنری کار او را نمایان می کند. خاصه در محصولات ادبی که در آنها کلمات غیر منتظره بسیار است.

وجه هنری یا معنوی بخشیدن به کلمه ای که تا به حال هیچ گونه انگیزش هنری یا وجه عرفانی در آثار ادبی و عرفانی زبان فارسی نداشته، تازه کردن یک واژه یا اصطلاح مستعمل، و یا اعتلای فوق العاده درون مایه آن نسبت به آنچه پیش از این بوده، هر کدام لطف و ارجمی مختص به خود دارد.

کلمات این دفتر هر یک به نوعی در زبان مولانا برانگیخته شده و حیات و طراوت تازه یافته اند. کلماتی عادی و ساده، و یا مستهلک، مستعمل و کلیشه شده، که او آنها را از رنگ و شکل یکنواخت و معتادشان عاری کرده و رنگ و شکلی دیگر به آنها داده. یکی از وجوه

ارجمندی مولانا به کار گرفتن و برانگیختن این گونه کلمات است، نه اصطلاحاتی که همواره محل توجه بوده‌اند و کتب شرح و تفسیر و رساله‌های تعریفات و اصطلاحات الصوفیه و کلمات الشعرا و غیره از آنها پراست.

هریک از این کلمات از خلال تجربه‌های روحی مولانا راه خود را به زبان و شعر او باز کرده است. نقش برخی از این مفاهیم و کلمات در حیات معنوی مولانا آنچنان پررنگ است که در زبان زندگی‌نامه‌نویسان او نیز داخل شده، هنگام نقل بزنگاه‌های مهم زندگانی او، مثل ظهور و غیبت شمس تبریزی. بسامد قابل توجه این کلمات در اشعار مولانا نشان از شأن مخصوصشان در ذهن و ضمیر او می‌دهد. گرچه اهمیت اینها تنها در بسیاری بسامد نیست، مولانا در کاربرد هر یک، چه از لحاظ صورت، چه از لحاظ معنا، به انحاء گوناگون نوآوری‌هایی داشته است.

من نزدیک به صد کلمه ساده یا مرکب انتخاب کرده‌ام که در زبان مولانا به لحاظ هنری یا عرفانی صورتی خاص یافته‌اند. در این رساله گزارش و شرح هفت کلمه آمده که علاوه بر بار عرفانی‌شان، با زندگانی او و ارتباطش با شمس نیز پیوستگی دارند: ناگهان، جست‌وجو، روزنه، سیل، زیر و زبر، حامله و خنده.

روح مولانا در «جست‌وجو»ی «روزنه» ای به سوی حق بوده است. در این سیر و انتظار، واقعه‌ای «ناگهان» برایش پیش آمده و او را یکباره «زیر و زبر» کرده. خودش گاهی این پیشامد را به «سیل» تشبیه می‌کند. همچنین می‌گوید از عشقی که به او رو کرده بار گرفته و «حامله» شده. و آخر الامر این است که از این واقعه و نتایج آن رضایت دارد و خود را بختیار و کامکار می‌یابد و این وضع و حال خود را مکرراً «خنده» می‌نامد. به این ترتیب این هفت کلمه در زبان مولانا نقش و جایگاه خاصی یافته‌اند. متن با ناگهان شروع می‌شود، ترجیح داده‌ام ماجرا را از کانون تحولش آغاز کنم. بهترین دریچه برای نگاه به ساحت حیات روحانی مولانا، زمان تحول ناگهانی و یکباره اوست. احوال باطنی او، دوران اول و دوم زندگی‌اش، زبان و اندیشه و آثارش، همه در پرتو این واقعه معنای دقیق و درست خود را می‌یابند.

امید است که با بررسی کلمات و ترکیبات هفت‌گانه این دفتر - و چه بسا موارد دیگر در دفترهایی دیگر - بتوان از خانه وجود مولانا، یعنی از زبان او، روزنه‌هایی روشن به ساحت زندگانی روحی و میراث معنوی و هنری‌اش گشود.

برخی نتایجی که از این بررسی‌ها به دست می‌آید این است که: اولاً شعر مولانا بیان خالص تجربه روحانی اوست. چنان‌که خود نیز گفته: «خون چو می‌جوشد منش از شعر

رنگی می‌دهم.» دوم اینکه از رهگذر تجربه عاشقانه منحصر به فرد مولانا، مضامین و واژگانی در زبانش وارد و برجسته شده که در بیان و انتقال میراث معنوی و هنری اش نقشی اختصاصی به عهده گرفته‌اند. بنابراین نشان و رد پای شمس در مفاهیم و نمادهای مورد استفاده مولانا غالباً به روشنی دیده می‌شود. سوم اینکه تعدادی از این کلمات به طور خاص دوره مخصوصی از زندگی مولانا را آیینگی می‌کنند؛ یعنی از یک منظر می‌توان برهه‌هایی از زندگی او را مصوّر در برخی کلمات دید. مثلاً «ناگهان» بیشتر نشان دوران حضور شمس و رفت و آمدهای او را با خود دارد و «خنده» نشان دوران پختگی مولانا و نهایت الوصالش را. چهارم اینکه حیات و طراوت این کلمات و ترکیبات در زبان شعرا و نویسندگان پیش از مولانا هرگز به قدر او نیست. در مواردی یک واژه تا به مولانا برسد تا حدی رشد و حرکت داشته و در مواردی مولانا بدون داشتن پیش‌زمینه‌ای قابل توجه، به برخی واژگان و مفاهیم وجه خاص معنوی و هنری داده است. پنجم پی بردن به نقش و تأثیر عطار در تحول بار معنایی کلمات است. با ملاحظه بررسی‌هایی که درباره کلمات هفت‌گانه این دفتر صورت گرفته خواننده خواهد دید که در غالب موارد عطار در تحول سرنوشت کلمات، و «دمیدن روح نو در تن یک حرف کهن» نقش اصلی را دارد. این امر می‌تواند دلیلی دیگر بر دلایل اهمیت و ارجمندی عطار بیفزاید و قوت حرف کسانی را که در دوران معاصر ارج او را دست‌کم گرفته‌اند ضعیف‌تر کند. و ششم اینکه برخی از کلمات انتخابی را، با توجه به کاربردشان در آثار مولانا، می‌توانیم در شمار اصطلاحات الصوفیه بیاوریم، یا دست‌کم آنها را از اصطلاحات عرفانی مولانا بدانیم. گرچه به علت غلبه نگاه عادت‌زده و کلیشه‌ای، چنین اعتباری نیافته و به کتب اصطلاحات و تعبیرات وارد نشده‌اند.

کتاب پیش رو، با یک مقدمه آغاز می‌شود. این قسمت حاوی تمهیداتی است لازم برای خواندن متن که به نوعی پشتیبان نظری این تحقیق است. بعد از آن، هر فصل به یک کلمه یا مفهوم اختصاص داده شده. توضیح چگونگی شرح و بسط موضوع و بحث راجع به هر یک از کلمات یا مفاهیم در مقدمه آمده است.

سه کتاب کثیرالارجاع این نوشته یعنی مثنوی معنوی، کلیات شمس و مقالات شمس را در همه جا به اختصار با عناوین مثنوی، کلیات و مقالات نام برده‌ام.

حدود ۵ سال پیش از این، صورت اولیه نوشته‌ای با نام کلمات مولانا را - که رساله حاضر از آن مستخرج شده است - برای مطالعه و اظهار نظر به استاد ارجمند مصطفی ملکیان سپردم. ایشان متن را مطالعه و نظرات سودمندی اظهار فرموده و نویسنده را تشویق



به کار کردند و حتی چند واژه تازه برای افزودن به مجموعه کلمات مولانا پیشنهاد دادند. دو سه ماه پیش هم که بعد از چند سال، بحث این نوشته و بخش مستخرج و آماده طبع آن پیش آمد، در جلسه‌ای چاپ آن را به ناشر پیشنهاد و توصیه کردند. لطف و مهر بی‌کران ایشان را هزاران شکر دارم. همچنین از دوست دانشمند علی اکبر پیش دستی به خاطر همدلی‌های محبت‌آمیز و نکته‌سنجی‌هایش سپاسگزارم. او مقدمه متن حاضر را، به همراه برخی فصول، خواند و نظریات ارزشمندش باعث شد کتاب شکل مطلوب‌تری پیدا کند و از اشکالات آن کاسته شود. به ناشر ارجمند جناب آقای اکبر قنبری هم ادای احترام و تشکر می‌کنم که زحمت چاپ کتاب را پذیرفتند.

پیشگفتار را با نیایشی از زبان مولانا به پایان می‌برم:

ای خدای بی‌ظییر ایشار کن گوش را چون حلقه دادی زین سخن  
 گوش ما گیر و بدان مجلس کشان کز ر حقیقت می‌خورند آن سرخوشان  
 چون به ما بویی رسانیدی از این سرمبند آن مشک را ای ربّ دین...  
 چند حرفی نقش کردی از رُقوم سنگ‌ها از عشق آن شد همچو موم  
 نونِ ابرو، صادِ چشم و جیمِ گوش برنوشتی فتنه صد عقل و هوش  
 ز آن حروف ت شد خرد باریک ریس نَسخ می‌کن ای ادیبِ خوش نویس  
 در خور هر فکر، بسته بر عدم دم به دم نقش خیالی خوش رقم  
 حرف‌های طُرفه بر لوج خیال برنوشته چشم و عارض، خدّ و خال  
 بر عدم باشم نه بر موجود، مست ز آنکه معشوقِ عدم وافی تراست<sup>۳</sup>

م. س. ن.

تهران، زمستان ۱۳۹۵

### پی‌نوشت‌ها

۱. کلیات شمس، غزل ۲۶۲۸. ۲. مثنوی، ۴: ۱۱۸۶. ۳. مثنوی، ۵: ۳۰۵-۳۱۵.

حکم نداد غمی جز که قافیه طلبی  
ز بهر شعر و از آن هم خلاص داد مرا  
بگیر و پاره کن این شعر را چو شعر کهن  
که فارغ است معانی ز حرف و باد و هوا<sup>۱</sup>

## مقدمه

۱

آیا هنر، بیان و روشی خاص در رویارویی و کشف حقیقت است؟ یا باید از این حیث حساب فلسفه و علم را از هنر و ادبیات جدا کرد؟

از زمان آغاز تفکر فلسفی، حقیقت، خیر و زیبایی همواره سه موضوع اساسی فلسفه بوده‌اند. ارتباط هنر با حقیقت و خیر، چگونگی حکم و نقد زیباشناختی، تفاوت گزاره‌های ذوقی و عاطفی با دیگر گزاره‌ها و مسائلی از این دست، بحث‌هایی را در تاریخ فلسفه هنر، بویژه از قرن هیجدهم تا روزگار حاضر رقم زده است.

غالباً پویه‌های فلسفی، دینی و علمی حرکت‌هایی در مسیر یافتن حقیقت محسوب شده‌اند اما کمتر چنین تصویری نسبت به هنر وجود داشته.<sup>۲</sup> اگر عالم را فراخنایی تصور کنیم، شامل همه آنچه را که می‌بینیم و نمی‌بینیم، و همه آنچه را که می‌دانیم و نمی‌دانیم؛ اعم از عالم عقل و جنون، واقعیت و خیال و غیره، آنگاه هنر نیز نوعی نگرش و تفسیر است نسبت به حقیقت بی‌نهایت پراکنده در هستی. مثلاً در ادبیات که اینک محل سخن و تحقیق ماست، کار با زبان است، به قول مارتین هایدگر<sup>۳</sup> (فیلسوف آلمانی، ۱۸۹۰-۱۹۷۶) زبان خانه وجود است. بنیاد و بیان اندیشه و تشکیل دهنده افکار و بلکه اساساً قوام وجودی انسان بسته به زبان است. اما ادبیات می‌خواهد در این خانه تصرف کند یا به تعبیر دیگر از امکانات بالقوه‌اش بهره ببرد و استعدادهای نهانی‌اش را هویدا کند. فعالیت ادبیات با زبان مرتبط است، و

زبان با حقیقت و وجود و اندیشه. کنش ادبی اگر شکل خانهٔ زبانی انسان را تغییر ندهد دست‌کم گوشه‌هایی نو از این خانه را آشکاره می‌کند و این یعنی مواجهه با حقیقت و جست‌وجو در راستای رشد و کشف آن. اینک مثال‌هایی می‌آوریم:

شاعری در بیش از هزار سال پیش گفته:

گر کس بودی که زی توام بفکندی خویشتن اندر نهادمی به فلاخن<sup>۴</sup>

او با این شعر خود، تعبیر «خویشتن اندر فلاخن نهادن و به سوی یار پرتاب کردن» را به لحاظ صوری، که ظاهراً در زندگی واقعی صورتِ تحقق نمی‌پذیرد، وارد ذهن و زبان مخاطبان شعرش کرده است. به این ترتیب، شاعر این تعبیر را یا در حوزهٔ حقایق کشف کرده و یا خود آن را ساخته و به حقایق عالم افزوده و به این ترتیب نشان می‌دهد که در ساحتی از زندگی و دست‌کم در عرصهٔ تصورات (گرچه نه در عرصهٔ تصدیقات و امور قابل تحقق) می‌توان خود را در منجنیق و سنگ‌انداز نهاد و به سوی یار پرتاب کرد. شاعر یا هنرمند در اینجا به شعر و هنرمیدان می‌دهد تا به قول نوالیس «تصویرناپذیر را تصویر کند، نامشهود را ببیند، نامحسوس را حس کند، و عمیق‌تر از چیزهایی باشد که حس و تجربه می‌کنیم».<sup>۵</sup>

آشنازدایی<sup>۶</sup> در هنر یا به تعبیر آشنای ما در ادبیات فارسی «خلاف آمدِ عادت» یعنی گذر از راه‌های نرفته و مواجه کردن مخاطب با ناشناخته‌ها و پدیدار کردنِ غرایب در برابر امور آشنا. به عنوان مثال در ادبیات، مضامین و معانی گوناگون، و زبان و مفردات آن در کاربردهای متنوع حقیقی و مجازی، گرد و غبار تکرار و رنگ کهنه و دل‌آزار می‌گیرند. هنرمند خلاق با آوردن ترکیبات و معناهای نو، زبان و مضامین را گردگیری می‌کند و با این کار بازار هنر را نو نگه می‌دارد و رونق می‌دهد.<sup>۷</sup>

اینک سخن این است که:

هر آشنازدایی علاوه بر اینکه از منظر هنری، زدودن عادت و ایجاد غرابت است، از منظر حقیقت که بنگریم خود گونه‌ای آشناسازی است!

به زبان ساده یعنی آشنازدایی در واقع انسان را با حقایق تازه‌ای آشنا می‌کند. در این کشف و شهود که غبار عادات گذشته - یعنی همان امور آشنا - از پیش چشم

زدوده می‌شود، از منظر عرصه حقایق، آدمی با امریای اموری نو آشنا می‌شود و دیگران را نیز آشنا می‌کند. در واقع هنرمند پرده‌ای را کنار می‌زند، پرده‌ای از روی عالم حقایق، یا پرده‌ای از جلوی چشم آدمیان.

طبق این نگرش، اصلی‌ترین منظری که عرصه فکر و خیال و حقیقت و هستی را بی‌نهایت و نامکرر می‌سازد، هنر است. مثالی دیگر:

گفت چون باشد خود آن شوریده خواب که درآید در دهانش آفتاب<sup>۱</sup>

در این بیت، مولانا مخاطبانش را با جلوه‌گاهی نو در خانه وجودی و زبانی‌شان مواجه ساخته است که پیش از او اطلاعی از آن نداشته‌اند: شوریده‌خوابی که آفتاب در دهانش درآید! مولانا خود هم نمی‌گوید که این کشف او چگونه چیزی است؟ او تنها این شگفتی را احساس می‌کند، بنابراین گزارشش از این حالت و حیرت، صورت پرسشی دارد. چنین است که نمی‌توان بدایع هنری را سرسری گرفت و با آنها از سرِ تفنن برخورد کرد، و هنر را از مسیر و میدان رویارویی و کشف حقیقت کنار نهاد. بدایع هنری حقایقی مکتوم‌اند، پیام‌آورانی آنها را کشف و گزارش کرده و برخی تمام عمر با آنها زیسته‌اند. از این منظر محتمل است که عمل پیامبران نیز علاوه بر وجوه مخصوص دینی و معنوی، نوعی کشف و شهود و کنش هنری هم به حساب آید.

زندگانی هر شخص از آغاز تا انجام، با وجوه و خصایص مختلف و سیرِ انفسی‌اش، نمونه‌ای منحصر به فرد است که در عالم واقع محقق و ظاهر شده. هریک از این وجودهای زیسته منحصر به فرد در تمامیت خود درست مانند خانه‌ای است که همه جای آن در ارتباط با هم و در کنار هم مفهوم ذهنی و واقعیت عینی خانه را می‌سازند. یا مثل یک قطعه موسیقی یا تابلوی نقاشی است که همه بخش‌های آن در کنار یکدیگر معنا می‌یابند. بخش‌های مختلف خانه، هریک کارکردی جداگانه دارد اما همگی یک هدف را دنبال می‌کنند: تأمین زندگی. در اینجا از نیازهای مبرم تا تزئینات فانتری، همه وجهی از کلیت زندگی در یک خانه محسوب می‌شوند.

کلمات هم اجزای خانه وجودی انسان‌اند. کلمات هرکس در تمامیت عرصه باطن او نقش و معنای خویش را می‌نمایانند.

بدین ترتیب کلماتی مانند «دریا»، «بحر»، «قیامت»، «ناگهان»، «سیل»، «روزنه»، «دریچه» و «یوسف»، در زبان و اندیشه مولانا بخش‌هایی از ماهیت وجودی و گوشه‌هایی از منزلگاه باطنی اویند. با توجه به تجربه معنوی مولانا است که می‌توانیم دلیل جای گرفتن و تبلور یافتن این کلمات را در خانه هستی او به درستی دریابیم.

این‌گونه است که می‌توانیم محتوا و روح واژه دریا را که از کلمات کلیدی مولاناست در اشعار او ردیابی کنیم و آنگاه خواهیم دید که پیش از ورود خود واژه، بی‌کرانگی و امواج آن در جان و زبان او وجود داشته است، یعنی ابتدا روح دریا در جان مولانا جاری شده و آنگاه واژه دریا در شعرش جریان یافته. یا واژه ناگهان که مفهوم آن در زندگی و شعر مولانا نقش و تأثیری آشکار دارد. مهم‌ترین وقایع زندگی او یعنی طلوع و غروب شمس تبریزی ناگهانی بوده، ناگهانی که زندگی‌اش را به طور کلی دگرگون کرده. به همین دلیل است که برخی غزل‌هایش ناگهانی و غیرمنتظره و بی‌مقدمه شروع می‌شوند، یا بارها به طور صریح در شعرش نسبت به وقوع امر ناگهانی اظهار اشتیاق یا نگرانی می‌کند.

## ۳

مقصود این نوشته معرفی برخی بدایعی است که مولانا از رهگذر زبان شعر خویش و تحت تأثیر زندگی روحانی‌اش به ادبیات فارسی عرضه داشته. این منظور از طریق واکاوی برخی کلمات آیینگی می‌شود، کلماتی که مولانا به آنها انگیزش هنری و معنایی تازه‌ای بخشیده.

ماجرا چنین است که پس از انتخاب برخی کلمات از آثار مولانا و تدارک یادداشت‌هایی اختصاصی درباره آنها طی سالیان گذشته، نهایتاً به این نتیجه رسیدم که یک بار دیگر آثار او بویژه مثنوی معنوی و غزلیات شمس را با این نگاه مطالعه کنم. وجه مشترک اکثر موارد انتخابی این بود که کلماتی عادی‌اند و مولانا به آنها وجه هنری

و معنوی تازه بخشیده، یا مستعمل و رنگ و رورفته شده‌اند و مولانا بار معنایی و هنریشان را نسبت به قبل وسعت بخشیده و رنگ و ظاهرشان را صیقل و آب و تاب داده است. برای این منظور لازم بود علاوه بر مطالعه کامل آثار مولانا، آثار مهم ادبی و اختصاصاً شعری پیش از او نیز به مطالعه و مقایسه گرفته شود.

نوآوری‌های مولانا در به‌کارگیری کلمات مورد بحث به انحاء گوناگون است: خلق معنایی جدید، تولید استعاره‌ای نو، صورت‌گری، نمادسازی، مفهوم‌پردازی و... در همه این موارد او کلمه مورد نظر و متعاقب آن شعر و سخن خویش را از سطح عادی و معمولی فراتر برده و خلاقیتی در محدوده صوری و معنایی واژه به کار بسته است.

کلمات انتخابی، در زبان مولانا چند ویژگی کمابیش مشترک یافته‌اند؛ در واقع مولانا این ویژگی‌ها را از نهانخانه آنها بیرون کشیده و جلوه و جلا داده است.

اول اینکه مولانا این کلمات را در موارد بسیار، به ساحات بنیادی هستی و وجوه اگزیستانسیال روح انسانی، و تقدیر او در این عالم ارتباط می‌دهد. به این ترتیب که هر لحظه آستن امر «ناگهان» است، «امروز» تمام عرصه هستی و تنها فرصت آدمی است. «کار» هر کس اصلی‌ترین جلوه وجود اوست، انسان یک کار اصلی در دنیا دارد که مراد مولانا از آن عشق است و گاهی از آن به بیکاری تعبیر می‌کند تا حساب این کار را از کارهای دیگر جدا کند، کاری که شخص برمی‌گزیند نشان‌دهنده جوهر اوست. «روزن» محل ارتباط از بستگی به گشایش است، پس به نظر مولانا نقش اصلی عشق و دین و هنر ایجاد روزن است. «جست و جوی» دوست فریضه آدمی است. «غربت» وضعیت اصلی انسان در جهان است. «ماهی»، هم نماد عاشق است که به جز معشوق خود یعنی آب به هیچ چیز توجه ندارد و هم نماد غریب است. و قس علی‌هذا.

دوم اینکه همه این کلمات با عشق پیوند و ارتباط دارند. مولانا گاهی خود عشق، گاه عاشق و گاه معشوق را با این کلمات وصف کرده و در مواردی عشق و عاشق و معشوق، هر سه را به کلمه مورد نظر تشبیه کرده است مثل کلمات دریا و سیل.

سوم اینکه در بسیاری از این کلمات رد پای شمس و وقایع زندگی شخصی مولانا نیز دیده می‌شود و یا مولانا به نوعی آنها را به شمس ارتباط می‌دهد.

در بررسی هر کلمه به موارد قابل توجهی از این دست، اشاره خواهد شد.

\*

غیر از هفت موردی که در این دفتر معرفی شده، برخی از واژگان دیگر از حدود صد واژه انتخاب شده عبارت‌اند از:

امروز، دریا، بحر، کار، دریچه، یکباره، رسول، سحر، سفر، پرگار، خاتون، شیر، تماشا، ماهی، ترجمه و ترجمان، صبح، یکبارگی، تبدیل، موزون، آهو، یوسف، خطاب، موج، بهانه، بغل، بو، حلوا، دزد، نهنگ، خیال، زخمه، سفیر، ناموس، نبض، شکر و قند، گوش، اشتر، خیال، لقمه، علت، سبب، خبر، نشانی، پریشان، اسطرلاب، جارو (ب)، ای، لاف، آب، صورت، حیران، قربانی، خربزه، مولی، پیامبر (پیغمبر)، پیام و پیغام، چون و چونی، غیب، پوست، گفت و گو، صحرا، راهزن، صدا، ادب، سخن، دمدمه، رستاخیز.

\*

همان‌طور که اشاره شد نوآوری در به‌کارگیری کلمات برگزیده به انحاء گوناگون است. مولانا در برخی موارد واژه‌ای را وارد ادبیات عرفانی کرده و یا اگر پیش از او روند تحول معنایی واژه در آثار پیشینیان بویژه در آثار سنایی و عطار آغاز شده، آن را کمال بخشیده و در زبان خویش تثبیت کرده است. در مواردی نیز بدایع او از انواع خلاقیت‌های هنری است یعنی خلق تصاویر یا مجازهای ادبی و گاه استفاده‌های بدیع موسیقایی. از این میان، واژگان این دفتر بیشتر با حالات روحی و عرفانی او ارتباط دارد. البته دو ساحت هنری و معنوی زندگی مولانا را نمی‌توان از یکدیگر مجزا دانست. تحول او در آشنایی با شمس، سماع و موسیقی، شاعری و سلوک عرفانی‌اش، همه به هم پیوسته است. بنابراین امکان دارد در واژگان و مفاهیم انتخاب شده و جوه گوناگونی باشد، یعنی هم کاربرد عرفانی‌شان تازه باشد و هم کاربرد هنری و موسیقایی‌شان. بنابراین ذکر وجوه مختلف را در شرح و گزارش کلمات نباید حاصل بی‌انضباطی و عدم انسجام دانست، این موضوع در بحث و بررسی پیرامون مفردات و اصطلاحات مولانا کمابیش گریزناپذیر است.

در واژگانِ دفتر حاضر بیش از نشان دادن تصویرسازی‌ها و هنرورزی‌های مولانا قصد داریم کاربرد و تعالی عرفانی و معنایی این کلمات و ارتباط آنها را با زندگی معنوی مولانا و تبدل روحی‌اش بعد از آشنایی با شمس بنگریم و نشان دهیم که مولانا در واقع تجربه روحی خود را در ظرف این کلمات و ترکیبات ریخته و روایت کرده است: ناگهان، جست‌وجو، روزنه، سیل، زیر و زبر، حامله و خنده.

روح مولانا در اثر آمدنِ ناگهانی شمس ناگهان متحول شده و زندگی‌اش به طور کلی تغییر یافته و سپس رفتنِ ناگاهِ شمس دگر بار روح و زندگی‌اش را شدیداً متأثر کرده است. از این رو کلمه «ناگهان» به یکی از کلمات و مفاهیم اصلی شعر و تفکر و زندگی او تبدیل می‌شود. بررسی خود را با این واژه و از نقطه مرکزی زندگی او آغاز می‌کنیم.

مولانا خارخار و طلبی در درون حس می‌کرده. شمس نیز همان‌طور که خود گفته در جست‌وجوی ولی مخصوص حق بوده، او را یافته و متحولش کرده و رفته است. سپس مولانا به جست‌وجوی شمس رو آورده. در آغازِ فراق، در جهان بیرون، از جمله در شام و دمشق جست‌وجو می‌کرده و سپس در درون خویش او را می‌جوید و می‌یابد. بنابراین جست‌وجو نیز یکی از اصطلاحات مهم در زبان مولانا است که آن را در اشعار او فراوان و متمایز از کاربردهای دیگران می‌یابیم.

«روزنه» هم یکی از کلمات اساسی است که می‌توانیم عرفان مولانا را از طریق آن بشناسیم. عشق و معنویت و دین و هنر هر یک برای او روزنه‌ای به ساحت حق است. «سیل»، هم ناگهانی و یکباره می‌آید، هم فراوان و سریع و ویرانگر است. عشق در زبان مولانا هم چنین چیزی است. در اشعار او بویژه غزلیات شمس این سیل وارگی و غلبه حال کاملاً مشهود است.

زیر و زبر شدن به معنی تحوّل، تبدیل و یا غلبه و دگرگونی احوال است. تحوّل و تبدل در عرفان همواره مفهومی اساسی بوده، اما ترکیب «زیر و زبر» برای بیان این معنا به کار گرفته نشده. مولانا این ترکیب را وارد مجموعه اصطلاحات عرفانی می‌کند.



ضمن اینکه او پیش از به کار گرفتن این ترکیب در زبان خویش، زیر و زبر شدن را عمیقاً در وجود خویش تجربه کرده است.

«حامله» کسی است که باری در درون خود دارد. بار، هم به معنای چیزی است که بر پشت یا دست حمل می‌کنند و هم معنای محصول و میوه می‌دهد. بار در معنای آبستنی احتمالاً هر دو معنا را در خود دارد. مولانا همهٔ اعضای عالم را جاندار می‌داند. به نظر او هر چیز هم قابل باردهی است و هم حامل بار. یعنی هر چیزی هم می‌تواند بار و بری به کسی بدهد و هم خود بر و بار بگیرد. او بارها می‌گوید که از عشق یا معشوق حامله شده.

«خنده» نهایت کار است. می‌توان خنده را یکی از معادل‌هایی دانست که مولانا گاهی به جای رضا یا فنا به کار می‌برد. خنده مقام رضا و وصال با معشوق است. ضمن اینکه «خنده» در آثار مولانا محصول زنده‌اندیشی اوست، او همهٔ عناصر عالم را خندان می‌بیند.



طبیعتاً مولانا این کلمات را در معانی معمول و رایجشان هم به کار می‌برد اما در این بررسی کاربردهای خاص این کلمات در اشعار مولانا در نظر است.

تذکر این نکته نیز در اینجا بی‌مناسبت نیست که مولانا به انحاء متفاوت و گاه متناقض از کلمات استفاده می‌کند. این موضوع به اندیشه و روحیهٔ شخصی مولانا و شیوهٔ هنری اش مربوط است. او برای بیان مقاصد خویش هرگونه ساختار صوری و معنایی را می‌شکند و سدی در برابر خود نمی‌شناسد و در این راه غالباً کامیاب است و هر امر دور دست و خارج از ذهنی را نزدیک و طبیعی می‌سازد. مثلاً در زبان مولانا حلوا گاهی نماد شهوت است و ناپسند:

صبر باشد مشت‌های زیرکان هست حلوا آرزوی کودکان<sup>۹</sup>

و گاهی نماد شیرینی عشق است و پسندیده:

کفرت همگی دین شد، تلخت همه شیرین شد

حلوا شده‌ای کلی حلوات مبارک باد<sup>۱۰</sup>

یا غمناز به معنی رسواگر و پرده‌در معمولاً در ادبیات فارسی یک صفت نامطلوب

است اما مولانا آن را صفتِ مطلوب آینهٔ درون انسان می‌داند که اگر از زنگار پاک نشود نمی‌تواند جلوه‌گری کند:

آینه‌ت دانی چرا غماز نیست زانکه زنگار از رُخش ممتاز نیست<sup>۱۱</sup>

در این نوشته اگر در کلمهٔ مورد بحث چنین وضعیتی وجود داشته به آن اشاره شده است. مثلاً نزد مولانا حرکت و پوییش سیل به سمت موطن اصلی و معشوق خودش، دریا، همه جا ستوده است، اما گاهی سیل را به پراکندگی وصف می‌کند و می‌گوید مانند سیل پراکنده نباش! و مواردی دیگر از این دست.

مولانا هیچ‌گاه غافل از این نیست که اصالت بامعناست. بنابراین به هیچ صورتی پابند نیست. تنها پایبندی او به صورت این است که صورت باید زیبا و متناسب باشد. تعیین‌کنندهٔ زیبایی صورت، پیوستگی ساختاری عناصر، و هماهنگی و تعالی معنایی است. بنابراین کلمات ظاهراً زشت و سخت و حتی مستهجن می‌توانند در پیوند با هم و هم‌پرواز با معنا، یک اثر زیبا بیافرینند. یگانگی معنا و صورت به حدی است که نمی‌توان جدا از هم تصورشان کرد. «این گرفته پای آن، آن گوش این».



برای روشن شدن زمینهٔ بحث لازم است در ادامه کلیاتی دربارهٔ رشد هنری مضامین و واژگان هم بیاوریم تا مقدمات ضروری برای خواندن این دفتر و اگر مجالی باقی بود دفترهای آینده و کلمات دیگر مولانا، فراهم آید.

گفته شد که آشنایی زدایی را هرگونه نوآوری در زمینهٔ صورت‌ها و هر طریقی برای زندگی و فعالیتی تازه بخشیدن به هنر سازه‌ها دانسته‌اند، و این امری است که مخاطب را به شگفتی وامی‌دارد. خصیصه‌ای که گذشتگان بلاغت اسلامی هم آن را از اصول و یا اصل اولیهٔ شعریت و ادبیت دانسته‌اند. مقصود از بیان این مقدمه ذکر این مطلب است که سرّ بسیاری از نوآوری‌های مولانا در آشنایی زدایی و تعجیب و یا به عبارت دیگر، به شگفتی واداشتن و غافلگیر کردن مخاطب است.